

پرتاب کردن مانند یک دختر

پدیدارشناسی رفتار، توان حرکتی^۱ و فضا‌مندی^۲ بدن زنانه

آیریس ماریون یانگ



ترجمه‌ی نگین صنیعی



1 . motility

2 . spatiality

اروین اشتروس در بحث از اهمیت بنیادین فضای جانبی [خارجی بدن] که یکی از ابعاد فضایی منحصر به فردی است که به واسطه‌ی وضعیت ایستاده‌ی انسان ایجاد شده، بر «تفاوت چشمگیر در شیوه‌ی پرتاب کردن دو جنس» (۱۵۷)^۱ درنگ می‌کند. وی با استناد به مطالعات و تصاویر کودکان دختر و پسر، این تفاوت را چنین توصیف می‌کند:

دختر پنج ساله هیچ استفاده‌ای از فضای جانبی [خارجی بدن] نمی‌کند. او بازوهایش را به سوی کناره‌ها نمی‌کشد. تنه‌اش را نمی‌چرخاند. پاهایش را که کنار هم باقی می‌مانند، حرکت نمی‌دهد. تمام کاری که برای آماده کردن خود برای پرتاب می‌کند، همانا بالا بردن دست راست به سوی افق و خم کردن ساعد به عقب و به سمت داخل است... توپ بدون نیرو، سرعت و هدف مشخصی رها می‌شود... پسری در همان سن، هنگام آماده شدن برای پرتاب، بازوی خود را به سمت عقب و کناره‌ها می‌کشد، ساعد را به سمت خارج می‌چرخاند، تنه‌ی خود را می‌پیچاند، می‌چرخاند و خم می‌کند و پای راستش را عقب می‌برد. او در این حالت بدنی می‌تواند پرتاب خود را تقریباً با تمام قدرت کنترل کند... توپ با شتاب قابل‌ملاحظه‌ای رها می‌شود. و در یک مسیر منحنی به سوی هدف روان می‌شود. (۱۵۷-۱۶۰)^۲

اشتروس در تلاش برای توضیح این «تفاوت چشمگیر» به ذکر چند نکته می‌پردازد، هرچند برای درگیر شدن با این مسئله درنگ چندانی نمی‌کند. به باور او با توجه به مشاهده‌ی این تفاوت در سنینی چنین پایین، به نظر می‌رسد که این امر، «ظهور یک تفاوت زیست‌شناختی و نه اکتسابی» (۱۵۷) است. با این حال او در تعیین منشأ این تفاوت، مسیر را گم می‌کند. از آنجا که شکل پرتاب در کودکان کم‌سن مورد مشاهده قرار گرفته، این تفاوت نمی‌تواند ناشی از رشد سینه‌ها باشد. اشتروس (۱۹۶۶) با اشاره به این که «قطعی به نظر می‌رسد» که زنان آمازون که سینه‌ی راستشان را می‌برند نیز «توپ را درست مانند بتی، مری و سوزان ما پرتاب می‌کنند» (۱۵۸)، شواهد بیشتری در رد تأثیر رشد سینه‌ها ارائه می‌کند. اشتروس با کنار گذاشتن مورد پستان‌ها، ضعیف‌تر

بودن عضلات دختر را به‌عنوان توضیح مسئله در نظر می‌گیرد اما نتیجه می‌گیرد که از دختران انتظار می‌رود این ضعف نسبی را با آماده‌سازی کششی عضلات به سمت عقب و کنارها جبران کنند. او این تفاوت در شیوه‌ی پرتاب را با ارجاع به یک «رویکرد زنانه» نسبت به جهان و فضا توضیح می‌دهد. برای او این تفاوت پایه‌ای زیست‌شناختی دارد، اما این را که به‌طور خاص ناشی از ساختار بدنی است رد می‌کند. آدر واقع نتیجه می‌گیرد که [دختران به شیوه‌ای متفاوت از پسران پرتاب می‌کنند چون دخترها «زنانه» هستند.

آنچه بیش از این «توضیح» مایه‌ی شگفتی است، این است که در دیدگاهی که برای رفتار و حرکت بدن، نقش تعیین‌کننده‌ای در ساختار و معنای تجربه‌ی زیسته‌ی انسان قائل است [یعنی پدیدارشناسی اگزیستانسیال]، تنها یک صفحه از نوشتار، آن‌هم به شکل تصادفی به چنین «تفاوت چشمگیری» میان رفتار و شیوه‌ی حرکت بدن زنانه و مردانه اختصاص داده شده است. چرا که پرتاب کردن به‌هیچ‌وجه تنها فعالیتی نیست که چنین تفاوتی در آن قابل مشاهده باشد. به‌واقع چنانچه روش‌های نوعاً «زنانه‌ای» از رفتار و حرکت بدن وجود دارد پس چنین تفاوتی در حالات بدن زیسته باید برای پدیدارشناس اگزیستانسیال تبدیل به دغدغه شود. با این حال تنها اشتروس نیست که در توصیف حالات، معانی و پیامدهای تفاوت میان رفتار و حرکت بدن زنانه و مردانه، ناکام می‌ماند.

از محاسن توضیح اشتروس در خصوص تفاوت نوعی جنس‌ها در شیوه‌ی پرتاب کردن این است که وی ویژگی‌های کالبدی را پایه‌ی توضیح‌اش قرار نمی‌دهد. با این حال قانع شده است که سنین پایینی که این تفاوت در آن بروز می‌کند، نشان می‌دهد که این تفاوت اکتسابی نیست؛ در نتیجه ناگزیر برای توضیح آن به ذات رازآلود زنانه بازمی‌گردد. شاید این که تفاوت واقعی میان رفتار و روان‌شناسی زن و مرد می‌تواند به «ذات زنانه»ی طبیعی یا ابدی بازگردد، از منظر فمینیستی، به کامل‌ترین شکل و به شیوه‌ای نظام‌مند توسط سیمون دوبوآر رد شده باشد. هر هستی انسانی به واسطه‌ی وضعیت‌اش تعریف می‌شود؛ هستی ویژه‌ی یک زن نیز متناسب با محدودیت‌های تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی وضعیت‌اش معین می‌شود. «توضیح» وضع زن با توسل به ذات زنانه‌ی غیرتاریخی و طبیعی، فروکاستن آن به امری فهم‌ناپذیر است.

اگرچه با رد این ذات زنانه باید از افتادن در دام «نومینالیسم» منکر تفاوت‌های واقعی در رفتار و تجربیات زنانه و مردانه پرهیز کنیم. حتی اگر ذات ازلی-ابدی زنانه‌ای وجود ندارد، «اساس مشترکی وجود دارد که همانا شالوده‌ی هر فرد از هستی زنانه در وضع آموزشی و عرفی موجود است».^۳ وضعیت زنان در مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی-تاریخی معین، علی‌رغم گوناگونی تجربه‌ها، فرصت‌ها و امکانات موجود برای هر زن، از یگانگی‌ای برخوردار است که آن را قابل تعریف و فهم‌پذیر می‌سازد. اگرچه لازم به تأکید است که این یگانگی، خاص یک شکل‌گیری اجتماعی ویژه در طول دوره‌ی تاریخی ویژه‌ای است.

بوآر موفق می‌شود روایتی بسیار عمیق، شفاف و زیرکانه از وضعیت زنان ارائه دهد. باین حال او نیز تا حد زیادی در بخشیدن جایگاهی به وضعیت و جهت‌گیری بدن زن در ارتباط با آنچه در کنش زیستی احاطه‌اش کرده، ناکام می‌ماند. او هنگامی که از هستی بدنمند زن و ارتباط با پیرامونش سخن می‌گوید، غالباً بر واقعیت‌های بارز فیزیولوژیک متمرکز می‌شود. او توضیح می‌دهد که زن چگونه بدنش را به‌مثابه باری تجربه می‌کند و چگونه تغییرات هورمونی و فیزیولوژیک بدن در جریان بلوغ، یائسگی و بارداری به شکلی ترسناک و مرموز تجربه می‌شود. او همچنین بر این باور است که این پدیدارها، با محبوس کردن زن در طبیعت، درون‌مانایی و الزامات نوع به واسطه‌ی محروم کردن او از فردیت‌اش، هستی‌اش را سنگین می‌کنند.^۴ بوآر با نادیده‌گرفتن موقعیت‌مندی^۳ حرکت و جهت‌مندی تنانه‌ی واقعی زن نسبت به محیط پیرامون و جهاننش، بر آن است تا نشان دهد که آناتومی و فیزیولوژی زن در شکل کنونی‌اش حداقل تا حدی، تعیین‌کننده‌ی وضعیت ناآزاد اوست.^۵

نوشته‌ی حاضر به دنبال پرکردن شکافی است که هم در پدیدارشناسی اگزیستانسیال و هم در تئوری فمینیستی وجود دارد و به‌اختصار به ردیابی حالات ابتدایی رفتار، شکل حرکت و ارتباط با فضای بدن زنانه می‌پردازد. همچنین برخی روش‌های مشاهده‌پذیر و عموماً رایجی را فهم‌پذیر و بر آن تأکید می‌کند که زنان نوعاً در جامعه مطابق با آن رفتار می‌کنند و به شکلی متفاوت از مردان حرکت می‌کنند.

3 . situatedness

هم‌راستا با دغدغه‌ی هستی‌شناختی در خصوص موقعیت‌مندی تجربیات بشری، ادعایی راجع به جهان‌شمول بودن این ویژگی رفتار زنان و توصیف پدیدارشناسانه‌ی مبتنی بر آن ندارم. روایت حاضر، صرفاً مدعی توصیف حالات هستی بدنمندی زنانه‌ی آن دسته از زنانی است که در جوامع پیشرفته‌ی صنعتی معاصر، شهری و تجاری زندگی می‌کنند. عناصری که در اینجا بسط می‌یابد ممکن است جامعه‌ای دیگر یا دورانی دیگر را در بر بگیرد یا نگیرد اما هدف این مقاله بررسی این امر نیست.

دامنه‌ی هستی بدنمند و حرکت تنانه‌ای که در این‌جا مد نظر است نیز محدود است. در وهله‌ی اول بر آن دسته از فعالیت‌های تنانه‌ای متمرکز می‌شوم که مرتبط با رفتار و جهت‌گیری بدن به‌مثابه یک کل است، که حرکات کلی را در بردارد، و یا آن دسته از فعالیت‌هایی که نیازمند به‌کارگیری نیرو و تقابل ظرفیت‌ها و امکانات بدنی در برابر مقاومت و انعطاف‌پذیری چیزهاست. نوع حرکتی که در بدو امر مد نظر است، حرکتی است که بدن به واسطه‌ی آن قصد انجام یک هدف یا وظیفه‌ی مشخصی را دارد. از این‌رو بسیاری از سوبه‌های هستی بدنمند زنانه وجود دارد که به آنها نمی‌پردازم. از مهم‌ترین آنها هستی بدن در بعد جنسی آن است. از دیگر سوبه‌های هستی بدنمند که در میان سایر موارد مورد بررسی قرار نگرفته، حرکات بدنی ساختارمند است که هدف خاصی ندارند- برای مثال رقصیدن. محدودیت سوژه، علاوه بر دلایل مرتبط با فضا، بر این باور نشأت گرفته از مرلوپونتی استوار است که بدن به‌مثابه یک کل که عموماً به شکلی هدفمند به سوی چیزها و پیرامونش جهت‌دار است، معرف ارتباط سوژه با پیرامونش است. بنابراین تمرکز بر روش‌هایی که بدن زنانه نوعاً یا غالباً در چارچوب آن روش‌ها، رفتار یا حرکت می‌کند، به‌طور خاص می‌تواند آشکارکننده‌ی ساختار هستی زنانه باشد.^۶

پیش از آغاز تحلیل لازم است مقصودم از هستی «زنانه» را روشن کنم. منظورم از «زنانگی»، هم‌سو با فهم بووار از آن، ویژگی یا ذات رازآلودی نیست که همه‌ی زنان به واسطه‌ی این که به لحاظ زیست‌شناختی زن هستند از آن برخوردارند. بلکه مجموعه‌ای از ساختارها و شرایط است که تعیین‌کننده‌ی وضعیت نوعی زن بودن در جامعه‌ای خاص است، و همچنین روشی است که نوعاً زنان با درپیش گرفتن آن چنین وضعیتی را می‌زیند. با چنین تعریفی، ضرورتی ندارد هیچ زنی، «زنانه» باشد- یعنی ضرورتی

ندارد که ساختارهای متمایزکننده و رفتارهای نوعی وضعیت زنان وجود داشته باشند.^۷ این برداشت از هستی «زنانه»، گریز و فراروی برخی زنان از تعریف و از وضعیت نوعی زنان در درجات مختلف و از جنبه‌های متفاوت را ممکن می‌سازد. اشاره‌ی پیش‌دستانه‌ام از آن روست که نوشتار حاضر که حالتی از هستی بدنمند زنانه را پیش روی می‌نهد، نباید با ارجاع به برخی فردیت‌های زن که در ابعاد این نوشته قرار نمی‌گیرند، یا فردیت‌های مردی که در آن قرار می‌گیرند، باطل تلقی شود.

روایت بسط داده شده در این‌جا، بصیرت‌های موجود در تئوری بدن زیسته‌ی مرلوپونتی را با تئوری بووآر درباره‌ی وضعیت زنان (۱۹۷۴) ترکیب می‌کند. در پایه‌ای‌ترین سطح توصیفی، چنین فرض می‌کنم که شرح مرلوپونتی از ارتباط بدن زیسته با جهان‌ش، چنان که در *پدیده/رشناسی/ادراک* (۱۹۶۲) بسط یافته به روشی کلی درباره‌ی هر هستی انسانی صادق است. اگرچه در مرتبه‌ای اخص، سبکی از رفتار تنانه وجود دارد که مختص هستی زنانه است و دربرگیرنده‌ی حالات خاصی از ساختارها و شرایط هستی بدن در جهان است.^۸

به‌عنوان چارچوبی برای بسط این حالات، به روایت بووآر از هستی زن در جامعه‌ی پدرسالار تکیه می‌کنم که به واسطه‌ی تنشی پایه‌ای میان درون‌مانایی و تعالی تعریف می‌شود.^۹ جامعه و فرهنگی که زن در آن می‌زید، او را به‌مثابه دیگری، غیرذاتی و در نسبتش با مرد و به‌مثابه ابژه‌ی صرف و درون‌مانا معرفی می‌کند. بنابراین زن همزمان به لحاظ فرهنگی و اجتماعی محروم از سوژکتیویته، خودآیینی و خلاقیتی است که معرف انسان بودن است و در جامعه‌ی پدرسالار به مردان بخشیده شده است. ایده‌ی من این است که حالات رفتاری، توان حرکتی و فضا‌مندی بدن زنانه نمایانگر تنش مشابهی میان تعالی و درون‌مانایی، میان سوژکتیویته و یک ابژه‌ی صرف بودن است.

بخش اول به ارائه‌ی مشاهدات خاصی درباره‌ی رفتار، تعامل جسمانی با چیزها، راه‌های استفاده از بدن در انجام کارها و تصویر تنانه از خود اختصاص داده شده که آن‌ها را نوعی از هستی زنانه یافتیم. بخش دوم، روایت کلی پدیدارشناسانه‌ای از حالات رفتار و توان حرکتی بدن زنانه به دست می‌دهد. بخش سوم، غالباً به بسط این حالات، در معنای فضا‌مندی ایجاد شده به واسطه‌ی آن‌ها می‌پردازد. سرانجام در بخش چهارم،

برخی دلالت‌ها از دل این نوشته برای فهم سرکوب زنان و همچنین پرسش‌های بیشتری درباره‌ی در-جهان-بودن زنانه بیرون کشیده شده که نیازمند پژوهش‌های بیشتر است.

۱

تفاوت اساسی‌ای که اشترواس در شیوه‌ی پرتاب‌کردن توسط دخترها و پسرها مشاهده می‌کند، این است که دخترها به اندازه‌ی پسرها از کل بدن‌شان در جریان حرکت استفاده نمی‌کنند. آنها برنمی‌گردند، نمی‌چرخند، به عقب نمی‌روند، به جلو حرکت نمی‌کنند و خم نمی‌شوند. دخترها بیشتر تمایل دارند به‌طور نسبی بی‌حرکت بمانند، به‌جز در مورد بازوهاشان که آنها را نیز تا جای ممکن نمی‌کشند. پرتاب‌کردن تنها حرکتی نیست که در آن تفاوتی نوعی در شیوه‌ی به‌کارگیری بدن توسط دخترها و پسرها وجود داشته باشد. تأمل بر رفتار زنانه و حرکت بدن در سایر فعالیت‌های جسمی نشان می‌دهد که این موارد نیز، مانند پرتاب‌کردن، غالباً با ناکامی در به‌کارگیری کامل توانایی‌های حرکتی فضا‌مند و جانبی بدن مشخص می‌شوند. فرد حتی در ساده‌ترین جهت‌گیری‌های بدنی مردان و زنان، قادر به مشاهده‌ی یک تفاوت نوعی در حالت و کشش بدنی خواهد بود. زن‌ها عموماً در قیاس با مردها در شیوه‌ی راه رفتن و گام برداشتن، گشودگی یکسانی در نسبت با بدنشان ندارند. نوعاً گام‌های مردانه در نسبت با بدن مرد، بلندتر از گام‌های زنانه در نسبت با بدن زن است. مرد معمولاً بازوهایش را به شکلی بازتر و گشوده‌تر حرکت می‌دهد و نوعاً هنگام قدم برداشتن ضرب‌آهنگی پرنوسان‌تر دارد. با اینکه ما بیش از پیش شلوار می‌پوشیم و در نتیجه ناچار نیستیم نحوه‌ی نشستن خود را به خاطر پوشیدن پیراهن محدود کنیم، با این حال زنان همچنان تمایل دارند هنگام نشستن پاهایشان را نسبتاً نزدیک به هم نگاه دارند و دست به سینه باشند. مردها وقتی ایستاده‌اند یا به جایی تکیه کرده‌اند، تمایل دارند پاهایشان را بازتر از آنچه در مورد زنان دیده می‌شود، نگاه‌دارند، و ما تمایل داریم دست‌ها و بازوهایمان را طوری قرار دهیم که بدن‌مان را لمس یا محافظت می‌کنند. آخرین تفاوت گویا میان شیوه‌ایست که هر یک کتاب یا بسته‌ای را حمل می‌کنند. دختران و زنان

کتاب را در حالی حمل می‌کنند که آن را به سینه می‌فشارند اما مردها این کار را در حالی انجام می‌دهند که دستشان کنارشان تاب می‌خورد.

رویکردی که افراد هر جنس در انجام آن دسته از کارهای تنانه‌ای در پیش می‌گیرند که نیازمند نیرو، قدرت و هماهنگی عضلانی است، غالباً متفاوت است. در واقع تفاوتی واقعی میان زن‌ها و مردها در نوع و محدوده‌ی قدرت بدنی‌شان وجود دارد. بسیاری از تفاوت‌های مشاهده شده میان زنان و مردان در انجام کارهایی که نیازمند قدرت هماهنگ است، نه صرفاً مربوط به قدرت عضلانی بلکه بیشتر مربوط به شیوه‌ای است که هر جنس، از بدن خود در انجام کارهای هدفمند/استفاده می‌کند. زن‌ها اغلب خود را در بلند کردن و حمل چیزهای سنگین، هل دادن، راندن با نیروی زیاد، کشیدن، فشردن، گرفتن یا پیچاندن با قدرت، توانمند نمی‌دانند. ما زنان هنگام انجام کارهایی از این دست غالباً در گردآوردن تمام توان عضلانی خود، تنظیم وضع قرار گرفتن و ایجاد توازن و سطح اتکا ناکام می‌مانیم. زنان در انجام کارهای جسمی تمایلی به استفاده از تمام توان بدنی خود آن گونه که مردان به شکلی سهل و طبیعی، توان خود را در کار درگیر می‌کنند، ندارند. برای مثال در تلاش برای بلند کردن چیزی، زنان کم‌تر از مردان موفق می‌شوند خود را استوار نگهدارند و بیشترین قسمت وزن را روی ران‌هایشان بیندازند. در عوض ما تمایل داریم روی بخش‌هایی از بدن - بازوها و شانه‌ها - متمرکز شویم که به مستقیم‌ترین شکل با کار مرتبط هستند و به‌ندرت ممکن است از قدرت پاها در انجام عمل استفاده کنیم. مثال دیگر این‌که هنگام چرخاندن یا پیچاندن چیزی، توان خود را در دست و مچ متمرکز می‌کنیم و از زور شانه که برای کارایی عمل ضروریست بهره‌ای نمی‌بریم.^{۱۰}

نمونه‌ی پیشین درباره‌ی پرتاب کردن را می‌توان به طیف وسیعی از فعالیت‌های ورزشی گسترش داد. مردان امروزه به‌هیچ‌وجه ورزشکاران برتری نیستند و تلاش‌های ورزشی ایشان بیش از آنکه نمایش مهارت و توازن حقیقی باشد، نمایش ادعای دلاوری است. مردی که آموزش کمی دیده عموماً نسبت به هم‌تای زن خود با حرکتی آزادانه‌تر و گشوده‌تر به فعالیت ورزشی می‌پردازد. نه تنها شیوه‌ای نوعاً دخترانه برای پرتاب کردن وجود دارد بلکه شیوه‌هایی نوعاً دخترانه برای دویدن، بالا رفتن، تاب خوردن و ضربه

زدن نیز هست. نخستین وجه مشترک آنها این است که بدن به تمامی در خدمت حرکتی سیال و مستقیم قرار نمی‌گیرد، بلکه مثلاً در مورد تاب خوردن و ضربه زدن، توان حرکتی در یک قسمت از بدن متمرکز می‌شود؛ دومین اشتراک این است که حرکت زن تمایل به دست یافتن، گسترش یافتن، خم شدن، کش آمدن به سوی هدف و دنبال کردن آن را ندارد. در تصور بسیاری از زنان، هنگام ورزش، فضایی ما را احاطه می‌کند که گویی امکان فرارفتن از آن وجود ندارد؛ فضای در دسترس برای حرکت ما فضای محدودی است. بنابراین، برای مثال در سافت‌بال یا والیبال، زنان بیش از مردان تمایل به ثابت ماندن در یک‌جا دارند، و همچنین تمایل کم‌تری به پریدن برای رسیدن به توپ و دوییدن برای گرفتن آن دارند. مردها غالباً به سوی توپ در حال پرواز حرکت می‌کنند و با حرکت متقابل خود با توپ مواجه می‌شوند. زن‌ها به جای این که برای مواجهه با آن پیش بروند، معمولاً منتظر می‌مانند و سپس به نزدیک شدن توپ واکنش نشان می‌دهند. ما غالباً به توپی که به سمت ما می‌آید طوری پاسخ می‌دهیم که گویی توپ ما را نشانه رفته است و واکنش بلافاصله بدن ما به آن، گریختن، جا خالی دادن یا حفاظت از خودمان در برابر حرکت توپ است. به‌علاوه، حرکات ورزشی زنان کم‌تر از مردان با جهت‌گیری و جابه‌جایی خودآگاهانه همراه است. برای مثال به جای نشانه گرفتن نقطه‌ای خاص که می‌خواهیم توپ را به سوی آن هدایت کنیم، تمایل به ضربه زدن به آن در جهتی «کلی» داریم.

زن‌ها غالباً در درگیری بدنی با اشیا همراه با شرم، عدم اطمینان و تردید برخورد می‌کنند. ما نوعاً اطمینان کامل نداریم که بدن‌مان ما را به سوی مقصودمان هدایت می‌کند. به نظر من در اینجا تردیدی دوگانه وجود دارد. از یک‌سو ما نسبت به توان خود برای انجام آنچه باید انجام گیرد اطمینان خاطر نداریم. بارها در پیاده‌روی‌های دسته‌جمعی روند کار را کند کرده‌ام، در حالی که مردها از مسیری بی‌خطر به‌آسانی عبور می‌کردند، من در کنار ایستاده بودم و با احتیاط سنگ‌های زیر پای خود را امتحان می‌کردم و دستم را به شاخه‌های آویخته بند کرده بودم. گرچه دیگران به‌آسانی عبور می‌کردند، من باور نداشتم که کار برای من هم ساده است، هرچند وقتی قدمی مطمئن برمی‌داشتم در یک چشم به‌هم زدن عبور می‌کردم. سوی دیگر این تردید، به نظر من، ترس از آسیب دیدن است، که در زنان بیش از مردان وجود دارد. غالباً توجه ما بین

هدفی که در حین حرکت باید محقق شود و بدنی که باید آن را تحقق بخشد، تقسیم می‌شود، در عین حال که باید خود را از آسیب حفظ کند. ما اغلب بدن خود را بیش از آن که به شکل یک میانجی برای تحقق اهدافمان تجربه کنیم آن را به شکل باری شکننده درک می‌کنیم. و در عوض این که توجه‌مان را به کاری معطوف کنیم که قصد انجام آن به واسطه‌ی بدنمان را داریم، چنین احساس می‌کنیم که باید توجه خود را معطوف بدن‌هایمان کنیم تا اطمینان یابیم که آنچه را می‌خواهیم انجام می‌دهند.

همه‌ی آنچه برشمردیم در بسیاری از زنان، کم‌وبیش منجر به ایجاد احساس ناتوانی، ناامیدی و نبود اعتمادبه‌نفس می‌شود. ما بیش از مردان تمایل داریم که توانایی‌های بدنی خود را به شدت دست‌کم بگیریم.^{۱۱} ما به شکلی پیش‌دستانه - و غالباً به‌اشتباه - کار را فراتر از توان خود ارزیابی می‌کنیم و در نتیجه توان کم‌تری به انجام آن اختصاص می‌دهیم. بی‌تردید با قلبی چنین نامطمئن، در انجام کار ناکام می‌مانیم، سرخورده می‌شویم و به پیش‌بینی خود [مبنی بر ناتوانی در انجام کار] تحقق می‌بخشیم. از همان شروع کار از این‌که بی‌دست‌وپا به نظر برسیم دچار عدم اعتمادبه‌نفس می‌شویم و در عین حال هم نمی‌خواهیم چندان قوی به نظر برسیم. هر دوی این نگرانی‌ها به بی‌دست‌وپایی و سرخوردگی ما دامن می‌زنند. چنانچه خود را از این پیچ‌وخم‌ها رها سازیم و به‌درستی تمام توان خود را هنگام انجام کار بدنی به کار گیریم، به‌واقع از این‌که بدنمان قادر به انجام چه کارهایی است، غافلگیر خواهیم شد. مشخص شده که زنان دستاوردهایشان را بیش از مردان، دست‌کم می‌گیرند.^{۱۲}

هیچ‌یک از مشاهداتی که تاکنون درباره‌ی حرکت و رفتار بدن زنان انجام شده است درباره‌ی همه‌ی زنان صادق نیست. همچنین در آن دسته از زنانی که برخی جنبه‌های رفتارهای نوعی در آنها بروز دارد، این امر از درجات یکسانی برخوردار نیست. هیچ‌گونه ارتباط ذاتی و اسرارآمیزی میان این دسته رفتارهای نوعی و نیز فردی از افراد جنس ماده بودن، وجود ندارد. بسیاری از این رفتارها، چنان‌که بعداً به آن می‌پردازیم، ناشی از کمبود تمرین و استفاده از بدن در انجام کارهاست. حتی با در نظر گرفتن این اوصاف، باز هم می‌توان به شکلی معقول از شیوه‌ی عام زنانه‌ی رفتار و حرکت بدنی سخن گفت. بخش بعدی به ارائه‌ی شرح خاصی از دسته‌بندی حالات رفتار و حرکت می‌پردازد.

۲

حالات سه‌گانه‌ی توان حرکتی زنانه شامل بروز تعالی‌ای مبهم،^۴ قصدیتی بازدارنده^۵ و وحدتی ناپیوسته^۶ در حرکت زنانه نسبت به پیرامون خود است. منشأ این حالات متعارض، خود-ارجاعی تنانه‌ی رفتار زنانه است که از تجربه‌ی زن از بدنش به‌مثابه یک ابژه و در عین حال تجربه‌ی آن به‌مثابه توانمندی ناشی می‌شود.

۱. مرلوپونتی در پدیدارشناسی ادراک،^{۱۳}، وظیفه‌ی خود را صورت‌بندی ساختارهای هستی می‌داند که پیشینی بوده و بنیاد همه‌ی روابط بازتابی با جهان هستند. مرلوپونتی در پاسخ به این‌که چگونه جهانی برای سوژه به وجود می‌آید، خط سیر سنت‌چنین پرسشی را تماماً به واسطه‌ی جای‌دادن سوژکتیویته نه در ذهن و آگاهی بلکه در تن، تغییر می‌دهد. مرلوپونتی به بدن زیسته همان جایگاه هستی‌شناسانه‌ای را می‌دهد که سارتر و دیگر متفکران «اندیشه‌مدار» پیش از او، تنها به آگاهی می‌دادند یعنی: جایگاه تعالی از آن‌رو که وجودِ نفسه^۷ [برای خود] است. بدن در جهت‌گیری خود به سوی پیرامون خود و کنش بر آن و درون آن است که به کنش معنا-بخش نخستین شکل می‌دهد. بدن به‌مثابه حضور ناب در جهان و گشودگی به سوی امکان‌های آن، اولین جایگاه قصدیت است. ابتدایی‌ترین کنش التفاتی، حرکت بدن برای جهت‌دادن به خود با توجه به پیرامونش و با حرکت کردن در آن است. برای سوژه جهان تا آن‌جا وجود دارد که بدن قادر به نزدیک شدن، فراچنگ آوردن و از آن خویش ساختن پیرامونش در راستای مقاصدش باشد.

هستی بدنمند زنانه در عین این‌که تعالی و گشودگی‌ای به سوی جهان است، یک تعالی مبهم است، تعالی‌ای که به‌واسطه‌ی درون‌مانایی سنگین شده است. اکنون که جایگاه سوژکتیویته و تعالی را به جای آگاهی ناب، در بدن زیسته در نظر می‌گیریم،

4 . ambiguous transcendence

5 . inhibited intentionality

6 . discontinuous unity

7 . being for itself

هر تعالی‌ای میهم است چرا که بدن از حیث طبیعی و مادی بودنش درون ماناست. اما این امکان همیشه-حاضر هیچ بدن زیسته‌ای نیست که منفعل باشد، که لمس شود چنانکه لمس می‌کند، به دست آید چنان که به دست می‌آورد، که در این جا از آن به عنوان ابهام در تعالی بدن زیسته‌ی زنانه یاد می‌کنم. تعالی بدن زیسته آن چنان که مرلوپونتی تعریف می‌کند به واسطه‌ی کنش، از بدن در درون مانایی‌اش، در جهتی گشوده و بدون وقفه به سوی جهان فرامی‌رود. بدن زیسته به مثابه تعالی، یک کنش سیال ناب است، فراخوان پیوسته‌ی توانایی‌هایی است که بر جهان اعمال می‌شود. وجود بدنمند زنانه صرفاً در درون مانایی آغاز نمی‌شود بلکه در درون مانایی باقی می‌ماند یا بهتر است بگوییم در آن غرق می‌شود، حتی اگر با حرکاتی چون به چنگ آوردن و دست بردن به سوی جهان حرکت کند.

در بخش پیشین مشاهده کردیم که یک زن نوعاً از سپردن تمام بدنش به جریان حرکت خودداری می‌کند و غالباً حرکت را تنها در یک بخش از بدن خود متمرکز می‌کند، در حالی که باقی بدن نسبتاً بی‌حرکت می‌ماند. تنها قسمتی از بدن برای انجام کار خیز برمی‌دارد، در حالی که باقی بدن در درون مانایی ریشه دوانده است. همچنین پیش‌تر مشاهده کردیم که یک زن اغلب به توان بدن خود برای درگیر شدن در ارتباط تنانه با چیزها اعتماد ندارد. در نتیجه بیشتر مواقع بدنش را به مثابه باری می‌زید که باید حمل و در عین حال محافظت شود.

۲. مرلوپونتی قصدیت را در توان حرکتی قرار می‌دهد (۱۱۲-۱۱۰)؛ امکاناتی که در جهان گشوده می‌شوند به حالت و حدود «من می‌توانم» بدنمند بستگی دارند (۱۴۸، ۱۳۷). با این حال هستی زنانه غالباً به واسطه‌ی رفتار خود نسبت به پیرامونش با یک «من می‌توانم» بی‌ابهام و مطمئن وارد رابطه‌ای بدنمند با امکان‌ها نمی‌شود. زنان اغلب تمایل دارند پیش از شروع، کاری را که با تلاشی نسبی به آسانی انجام‌پذیر است، فراتر از توان خود بیندارند. بدن زنانه نوعاً از توانایی واقعی خود کم‌تر استفاده می‌کند چه از حیث ظرفیت ابعاد و قدرت فیزیکی خود و چه از حیث مهارت واقعی و هماهنگی در دسترس‌اش. هستی بدنمند زنانه، قصدیتی بازدارنده است که همزمان با یک «من

می‌توانم» برای رسیدن به هدفی پیش‌بینی شده خیز برمی‌دارد و [در عین حال] از وقف کامل بدن برای رسیدن به آن هدف به واسطه‌ی یک «من نمی‌توانم» تحمیلی از سوی خود، ممانعت می‌کند.^{۱۴} قصدیتی غیر بازدارنده، هدفی را که باید به انجام برسد طرح می‌افکند و حرکات بدن را به سوی آن هدف در یک جهت‌مندی ناگسستنی پیوند می‌زند که به واسطه‌ی آن فعالیت بدن را سازماندهی می‌کند و وحدت می‌بخشد. ظرفیت و توان حرکتی بدن به پیرامون خود ساختار می‌بخشد و امکان‌های معناداری از حرکت و عمل طرح می‌افکند که به نوبه‌ی خود، توان حرکتی بدن را برای اجرای آنها فرا می‌خواند: 'فهم کردن، عبارت است از تجربه‌ی هماهنگی میان آنچه قصد می‌کنیم و آنچه داده شده میان قصد و اجرا' (۱۴۴؛ همچنین نگاه کنید به ۱۰۱، ۱۳۱ و ۱۳۲). حرکت زنانه غالباً این رابطه‌ی شرطی‌سازی متقابل، میان هدف و اجرا را قطع می‌کند. زن‌ها اغلب در آن دسته از حرکاتی که برای اجرای درست، نیازمند هماهنگی و جهت‌مندی تمام بدن نسبت به هدفی مشخص است، به روشی متناقض حرکت می‌کنند. بدن‌شان هدفی را برای اجرا طرح می‌افکند، اما همزمان در برابر اجرای کار دچار انقباض می‌شود. در انجام یک عمل فیزیکی، بدن زن او را به سوی هدف مورد نظر می‌برد، اما غالباً نه به‌سهولت و به شکلی مستقیم، بلکه به‌طور غیرمستقیم، همراه با حرکتی هدررفته ناشی از تلاش برای آزمودن و جهت‌یابی مجدد که نتیجه‌ی معمول تردید زنانه است.

جهان برای هر بدن زیسته به‌مثابه نظامی از امکان‌ها که هم‌پیوند با اهدافش است، پدیدار می‌شود (۱۳۱). مضاف بر این، جهان برای هر بدن زیسته، مملو از نفوذناپذیری‌ها و مقاومت‌هایی هم‌پیوند با محدودیت‌ها و سرخوردگی‌هایش ظهور می‌یابد. یعنی برای یک وجود بدنمند، به نظر می‌رسد که یک «من نمی‌توانم» محدودیت‌هایی را برای «من می‌توانم» ایجاد می‌کند. با این‌حال وجود بدنمند زنانه تا آنجا که قصدیتی بازدارنده است، مجموعه‌ای از امکان‌ها به نظر می‌رسد که در ارتباط با مقاصد و نیز نظامی از سرخوردگی‌های مرتبط با تردیدهایش ظاهر می‌شود. وجود بدنمند زنانه با سرکوب یا دریغ داشتن توان حرکتی خود، یک «من می‌توانم» و یک «من نمی‌توانم» را نسبت به یک هدف واحد طرح می‌افکند. هنگامی که زن با قصدیتی بازدارنده اقدام به انجام کاری می‌کند، امکان‌های آن عمل را طرح می‌افکند - بنابراین یک «من می‌توانم» را طرح

می‌افکند - اما آنها را صرفاً به مثابه امکان‌های «کسی» و نه به واقع امکان‌های خود طرح می‌افکند - و در واقع یک «من نمی‌توانم» را طرح می‌افکند.

۳. کارکرد وحدت‌بخش و ترکیب‌کننده‌ای را که کانت در سوپژکتیویته‌ی استعلایی قرار می‌دهد، مرلوپونتی به بدن اعطا می‌کند. بدن به واسطه‌ی طرح‌افکنی یک هدف که به سوی آن حرکت می‌کند، به پیرامونش وحدت می‌بخشد و با آن متحد می‌شود؛ به واسطه‌ی بردار امکان‌هایی که طرح افکنده است، چیزها را در پیوند با یکدیگر و با خود قرار می‌دهد. حرکت و جهت‌مندی بدن فضای پیرامون را به‌مثابه امتدادی ادامه‌دار از وجود خود، سازمان می‌بخشد (۱۴۳). به‌علاوه در همین عمل واحد که طی آن بدن با پیرامونش ترکیب می‌شود، خودش هم دستخوش ترکیب می‌شود. ترکیب بدن فی‌الغور و آغازین است. 'من اعضای بدنم را یک‌به‌یک جمع نمی‌آورم، این ترجمان و اتحاد یکبار و برای همیشه در من محقق می‌شود: آنها، خودِ بدن من هستند' (۱۵۰).

سومین حالت وجود بدنمند زنانه این است که هم با خود و هم با پیرامونش در وحدتی ناپیوسته قرار می‌گیرد. پیش‌تر اشاره کردم که در بسیاری از حرکات که نیازمند درگیری فعالانه و هماهنگی بدن به‌عنوان یک کل است تا عمل به‌درستی انجام گیرد، زنان تمایل دارند حرکت را تنها در بخشی از بدن مستقر کنند و باقی بدن را نسبتاً بی‌حرکت رها کنند. چنین حرکتی در پیوستگی با خود نیست. بخشی از بدن که به سوی هدف در تعالی است تا حدی نسبت به بخش‌هایی که بی‌حرکت می‌مانند، در گسست است. حرکت فاقد جهت‌مندی و هدرشده که غالباً جنبه‌ای از درگیری زنانه در انجام عمل است نیز نمایانگر همین فقدان وحدت بدنی است. خصلت قصدیت بازدارنده که به واسطه‌ی آن، حرکت زنانه، ارتباط میان هدف و اجرا، میان امکان در جهان و ظرفیت بدن را قطع می‌کند، خود مولد این وحدت ناپیوسته است.

از نظر مرلوپونتی برای این که بدن به‌مثابه حضوری متعالی به سوی جهان و اجرای بلافصل مقاصد، وجود یابد، نمی‌تواند به‌عنوان یک/بژه وجود داشته باشد (۱۲۳). بدن به‌مثابه سوژه نه به خود بلکه به امکان‌های جهان ارجاع می‌دهد. 'به منظور آن که بتوانیم

بدن خود را به‌سوی یک ابژه به حرکت درآوریم، در ابتدا لازم است ابژه برای آن [بدن] وجود داشته باشد، بدن ما نباید به قلمرو «در-خود» تعلق داشته باشد (۱۳۹). حالات سه‌گانه‌ی متناقض وجود بدنمند زنانه - تعالی مبهم، قصدیت بازدارنده و وحدت ناپیوسته - در این واقعیت ریشه دارند که غالباً وجود بدنمند زنانه در یک زمان و در ارجاع به یک عمل، برای خود، هم سوژه و هم ابژه است. وجود بدنمند زنانه غالباً یک حضور ناب به سوی جهان نیست زیرا به خودش [باز می‌گردد] همچنان که به امکان‌های در جهان باز می‌گردد.^{۱۵}

برخی از مشاهدات بخش پیشین، این خود-ارجاعی را به تصویر می‌کشند. برای مثال مشاهده شد که زنان تمایل دارند حرکت شیئی را که به سمت ایشان می‌آید به‌مثابه حرکتی که آنها را *نشانه رفته* [در نظر] بگیرند. همچنین مشاهده کردیم که زنان گرایش به داشتن ترسی پنهان و بعضاً آگاهانه از آسیب دیدن دارند که آن را به حرکت نسبت می‌دهیم. یعنی وجود بدنمند زنانه از آن رو خود-ارجاع است که زن بیش از آن که خود را آفریننده‌ی حرکت بداند، خود را *ابژه‌ی* آن می‌داند. همچنین وجود بدنمند زنانه تا به حدی خود-ارجاع است که یک زن از قابلیت‌های بدن خود نامطمئن است و احساس می‌کند بر حرکاتش تسلط کامل ندارد. او باید توجه خود را میان عملی که باید انجام شود و بدنی که باید برای انجام کار تشویق و مدیریت شود، تقسیم کند. در نهایت وجود بدنمند زنانه تا حدی خود-ارجاع است که سوژه‌ی زنانه، حرکت خود را به‌مثابه حرکتی که به آن *نگاه* می‌شود، می‌انگارد. در بخش چهارم دلالت‌های واقعیت‌بنیادین وجود اجتماعی زن را به‌عنوان ابژه‌ی نگاه خیره‌ی دیگری که خاستگاه اصلی خود-ارجاعی بدنمند اوست بررسی می‌کنیم.

اجمالاً حالات وجود بدنمند زنانه در این واقعیت ریشه دارند که وجود زنانه، بدن را به‌مثابه یک چیز *صرف* - یک چیز شکننده که باید بلندش کرد و به حرکتش واداشت تجربه می‌کند، و از این حیث دارای هستی است که به آن *نگاه* می‌شود و عملی بر آن *انجام* می‌گیرد. بی‌تردید هر بدن زیسته‌ای به‌مثابه چیزی مادی وجود دارد چنان که به‌مثابه سوژه‌ای متعالی. با این حال برای وجود بدنمند زنانه، بدن اغلب به‌مثابه چیزی غیر از خودش زیسته می‌شود، چیزی مثل دیگر چیزها در جهان. تا آن‌جا که یک زن بدنش را به‌مثابه یک چیز می‌زید، در درون‌مانایی ریشه خواهد داشت و فاصله‌ای را از

بدنش به مثابه حرکتی متعالی و در جریان درگیر شدن در امکان‌های جهان، حفظ می‌کند.

۳

برای مرلوبونتی فاصله‌ای میان فضای زیسته یا پدیداری و فضای عینی، فضای متحدالشکل هندسه و علم هست که در آن تمام موقعیت‌ها نسبت به یکدیگر بیرونی و تبادل‌پذیرند. فضای پدیداری، ناشی از توان حرکتی است و روابط زیسته‌ی فضا، به واسطه‌ی ظرفیت‌های حرکت بدنی و روابط قصدی پدیدآورنده‌ی این حرکت شکل می‌گیرند.

'فضامندی بدن ما به‌روشنی در کنش، هستی می‌یابد و تحلیل حرکت خود، امکان رسیدن به درک بهتری را برایمان ممکن می‌سازد' (۱۰۲)، نگاه کنید به ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۴۹). بر این اساس باید نتیجه گرفت، اگر حالات ویژه‌ی رفتاری و حرکتی تنانه‌ی زنانه وجود دارند، حالات ویژه‌ی فضامندی زنانه نیز وجود دارند. هستی زنانه فضا را به‌مثابه محصور شده و محدود کننده می‌زید چنانکه گویی ساختاری دوگانه دارد و زن خود را به‌مثابه قرار داده شده در فضا تجربه می‌کند.

۱. سال‌ها پیش اریک اریکسون طی انجام مطالعه‌ی مشهوری، از دختران و پسران متعددی در سنین پیش از نوجوانی خواست تا با چند اسباب‌بازی، صحنه‌ای برای یک فیلم خیالی بسازند. او دریافت که دخترها نوعاً فضاهایی داخلی همراه با دیوارهای بلند و به کلی محصور ترسیم می‌کنند، در حالی که پسرها نوعاً فضاهای بیرونی می‌سازند. او نتیجه گرفت جنس زن تمایل به تأکید بر آن چیزی دارد که او 'فضای درونی' یا فضای بسته می‌نامد، در حالی که جنس مرد بر آن چه او 'فضای بیرونی' می‌خواند یا یک جهت‌گیری فضامند که گشوده و معطوف به بیرون است، تأکید می‌کند. اریکسون تفسیری روان‌کاوانه از این مشاهده به‌دست می‌دهد: دخترها 'فضای بسته' را به‌عنوان بازتابی از فضای محصور رحم‌ها و واژن‌هایشان تصویر می‌کنند؛ و پسرها 'فضای

بیرونی' را به‌عنوان بازتابی از آلت نرینه‌شان.^{۱۶} من چنین توضیحی را به‌کلی نامتقاعد کننده می‌یابم. اگر دخترها تمایل دارند فضایی محصور طرح کنند و پسرها گرایش به طرح فضایی باز و معطوف به بیرون دارند، بسیار پذیرفتنی‌تر است که این امر را بازتابی بدانیم از شیوه‌ای که اعضای هر جنس از طریق آن بدن خود را می‌زیند و آن را در فضا حرکت می‌دهند.

در بخش اول، مشاهده کردیم که زنان در حرکات هرروزه‌ی خود تمایلی به گشودن بدنشان ندارند، آنها ترجیح می‌هند که دست‌ها و پاهایشان هنگام نشستن، ایستادن و راه رفتن، نزدیک یا چسبیده به بدنشان باشد. زنان همچنین گرایش به استفاده از نهایت توانایی‌های بدنی خود برای دست‌یافتن، کشیدن، خم‌شدن، خم‌شدن به عقب و برداشتن گام‌های بلند ندارند، حتی زمانی که این امر به تحقق بهتر کار یا حرکت منجر شود. یعنی فضایی که به لحاظ فیزیکی در دسترس بدن زنانه است نسبت به فضایی که از آن استفاده می‌کند یا در آن ساکن است شعاع بیشتری دارد. به نظر می‌رسد وجود زنانه حصاری اگزستانسیال میان خود و فضایی که او را در بر گرفته به وجود می‌آورد طوری که فضایی که به او تعلق دارد و برای چنگ زدن و دست‌بردن در دسترس او قرار دارد، محدود شده و فضای ورای آن برای حرکت او دست‌یاب نیست.^{۱۷} نمونه‌ی دیگری از این محصور بودن فضای زیسته‌ی زنانه، مشاهده‌ایست که پیش‌تر ذکر شد، برای مثال در ورزش، زنان تمایل ندارند خیز بردارند و با حرکت توپ مواجه شوند بلکه بیشتر گرایش به یک‌جا ماندن دارند و تنها زمانی به حرکت توپ واکنش نشان می‌دهند که توپ به درون فضایی که در آن قرار گرفته‌اند، وارد شود.

۲. در روایت مرلوپونتی وحدت بدنی عمل فرابرنده، پیوندی بی‌درنگ میان بدن و فضای بیرونی پدید می‌آورد. 'هر لحظه‌ای از حرکت، تمام فضای خود را در بر می‌گیرد، به‌ویژه حرکت نخستین که به واسطه‌ی کنشوری و آغازگری، پیوندی میان این‌جا و آن‌جا برقرار می‌کند' (۱۴۰). اگرچه در خصوص هستی زنانه، طرح یک فضای محصور، امتداد میان 'این‌جا' و 'آن‌جا' را قطع می‌کند. برای هستی زنانه از آن حیث که فضای 'این‌جا' از فضای 'آن‌جا' جداست، یک فضا‌مندی دوگانه وجود دارد. جدایی میان فضایی که 'آن‌جا' است و با امکان‌های بدن من در پیوند نیست و فضای محصور است که 'این‌جا' است و من با امکان‌های بدنم در آن سکونت دارم، تجلی ناپیوستگی میان هدف

و توان تشخیص هدف است که من آن را به عنوان عدم اطمینان و غیرقطعی بودن مشخصه‌ی قصدیت بازدارنده‌ی توان حرکتی زنانه، صورت‌بندی کردم. فضای 'آن‌جا' فضایی‌ست که هستی زنانه امکان‌هایی را در آن طرح می‌افکند که 'کسی' می‌تواند در آن حرکت کند، اما من نمی‌توانم. بنابراین فضای 'آن‌جا' برای هستی زنانه وجود دارد اما به‌عنوان مکانی که به جای حرکت در آن صرفاً به آن می‌نگرد.

۳. سومین حالت از حالات فضا‌مندی زنانه، تجربه‌ی هستی زنانه از خود به‌مثابه قرارگرفته در فضا‌ست. از نظر مرلوپونتی، بدن، سوژه‌ی اصلی تشکیل‌دهنده‌ی فضا‌ست؛ بدون بدن فضایی وجود نخواهد داشت (۱۰۲-۱۴۲). بدن به‌عنوان منشأ و سوژه‌ی اصلی روابط فضا‌مند، موقعیتی برابر و تبادل‌پذیر با دیگر چیزها اشغال نمی‌کند (۱۴۳، ۴۹-۲۴۷). چرا که بدن زیسته یک ابژه نیست و نمی‌توان گفت که بدن در فضا وجود دارد چنان‌که آب در لیوان وجود دارد (۱۳۹-۴۰). واژه‌ی «این‌جا» که به بدن من اطلاق می‌شود به موقعیتی معین در رابطه با سایر موقعیت‌ها یا مختصات بیرونی باز نمی‌گردد، بلکه به قرارگرفتن اولین مختصات‌ها، به لنگر انداختن بدن کنشور در یک ابژه و واقع شدن بدن در برابر وظایفش باز می‌گردد» (۱۰۰).

تناقض فضا‌مندی زنانه آن‌جاست که هستی بدن‌مند زنانه از آن‌رو شکل گرفته که فضا‌مند است و خود نیز شکل‌دهنده‌ی سوژه‌ی فضا‌مند است. تا جایی که هستی زنانه، بدن را به‌مثابه تعالی و قصدیت می‌زید، بدن زنانه به نحوی کنشورانه به فضا شکل می‌دهد و مختصات اصلی برای وحدت بخشیدن به میدان فضایی است و روابط فضا‌مند را مطابق با مقاصد خود طرح می‌افکند. اما آن‌جا که توان حرکتی زنانه با درون‌مانایی و بازدارندگی سنگین شده، فضای بدنی به‌مثابه شکل‌گرفته زیسته می‌شود. تا جایی که وجود بدن‌مند زنانه خود-ارجاع است و در نتیجه خود را به‌مثابه یک ابژه می‌زید، بدن زنانه در فضا وجود دارد. براساس مشاهداتم در بخش اول، زنان در عوض این‌که خود را سوژه‌ی حرکت بدانند غالباً به حرکت، حتی به حرکت خود به‌مثابه ابژه‌ی حرکتی واکنش نشان می‌دهند که از قصدی بیگانه صادر شده است. هستی فضا‌مند زنانه به واسطه‌ی نظامی از هماهنگی‌ها که ناشی از ظرفیت‌های قصدی خود زن نیست، در

درون‌مانایی و بازدارندگی خود‌قرارگرفته است. تمایل بدن زنانه به بی‌تحرك نگاه‌داشتن بخشی از آن، هنگام انجام کارهایی که نیازمند پویایی تمام بدن است، نشان‌دهنده‌ی ویژگی وجود بدنمند زنانه به‌مثابه ریشه دوانده در مکان است. همچنان است تمایل زنان به انتظار برای ورود یک ابژه به میدان جانبی بدن‌شان به جای رفتن به سوی آن ابژه. مرلوپونتی توجه زیادی صرف اثبات به‌هم‌پیوستگی ترکیبی حواس مختلف و فعالیت‌های بدن زیسته می‌کند که هر یک در رابطه‌ی شرطی متقابلی با تمام موارد دیگر قرار می‌گیرند. به‌طور خاص، ادراک بصری و توان حرکتی در یک رابطه‌ی برگشت‌پذیری قرار دارند؛ برای مثال اختلال در عملکرد یکی منجر به اختلال در عملکرد دیگری می‌شود (۳۷-۱۳۳). چنانچه برگشت‌پذیری ادراک بصری و توان حرکتی را مفروض بگیریم، روایت‌های پیشین از حالات توان حرکتی زنانه و فضا‌مندی برآمده از آنها نشان می‌دهند که فضای بصری نیز حالات خاص خود را خواهد داشت.

مطالعات متعدد روان‌شناختی، تفاوت‌هایی را میان دو جنس در خصوص ویژگی ادراک از فضا گزارش کرده‌اند. از نتایجی که درباره‌ی آن بسیار بحث شده این است که اغلب زنان «وابسته به فضای میدانی» هستند. یعنی ادعا شده است که مردان توانایی بیشتری در بلند کردن اجسام، بیرون از فضای پیرامونی آن اجسام و دیدن روابط موجود در فضا به‌عنوان روابطی سیال و تبادلی دارند، در حالی که زن‌ها تمایل دارند اجسام را جای‌گرفته و تثبیت شده در محیط پیرامونشان ببینند.^{۱۸} شرح فوق درباره‌ی توان حرکتی و فضا‌مندی زنانه تا حدی این یافته‌ها را به لحاظ نظری درک‌پذیر می‌کند. اگر فضا‌مندی بدن زنانه چنان است که زن خود را ریشه‌دوانده و محصور تجربه می‌کند، پس براساس انگاره‌ی برگشت‌پذیری نتیجه این می‌شود که فضای بصری نیز برای هستی زنانه دارای انسدادهای حرکتی و سکون هست. اشیا در فضای بصری در نسبت با مقاصد مختلف و ظرفیت‌های پیش‌بینی‌شده‌ی بدن، در یک نظام سیال از روابط بالقوه‌ی قابل تغییر و تبادلی قرار نمی‌گیرند. بلکه آنها نیز از مکان‌های خود برخوردارند و در درون‌مانایی خویش لنگر انداخته‌اند.

۴

دعوی من این است که حالات رفتار تنانه‌ی زنانه و توان حرکتی و فضا‌مندی آن که در این‌جا توصیف شدند، به درجات مختلفی در جامعه‌ی معاصر، نسبت به هستی زنان مشترک‌اند. گرچه منشأ آن نه در آناتومی، نه در فیزیولوژی و نه بی‌تردید در ذات رازآلود زنانه است. بلکه ریشه‌ی آن در وضعیت زنان است که در جامعه‌ی معاصر به واسطه‌ی سرکوب جنسیت‌زده، مقید شده است.

زنان در جوامع جنسیت‌زده از لحاظ جسمی دارای معلولیت‌اند. مادامی که یاد می‌گیریم هستی خود را مطابق با تعریف تحمیلی از سوی جامعه‌ی مردسالار زندگی کنیم، از نظر جسمی معذب، محدود، قرار گرفته در وضعیت و ابژه هستیم. ما دیگر بدن‌هایی زیسته، تعالی‌هایی گشوده و بی‌ابهام نیستیم که برای تسلط یافتن بر دنیایی متعلق به خودمان و برآمده از مقاصد و طرح‌افکنی‌هایمان، به پیش می‌روییم. شکی نیست که در جوامع معاصر زنانه واقعی وجود دارند که تمام یا بعضی از توصیفات فوق دربار‌ه‌ی آن‌ها صادق نیست. با این‌حال در مواردی که این حالات در مورد هستی زن خاصی بروز نمی‌یابد یا تعیین‌کننده نیستند، همچنان به شکلی منفی قطعی هستند - به این ترتیب که او از روی خوش‌شانسی یا اتفاق است که از آن گریخته و یا اغلب به‌مثابه چیزی که باید بر آن فائق بیاید بر آن غلبه کرده است.

یکی از حالات هستی بدنمند زنانه بیش از آن آشکار است که نیاز به تفصیل داشته باشد. در بیشتر مواقع به زنان و دختران این امکان داده نشده که از تمام توان بدنی خود در نوعی درگیری آزادانه و گشوده با جهان استفاده کنند و آنها به اندازه‌ی پسرها برای تقویت مهارت‌های خاص بدنی تشویق نشده‌اند.^{۱۹} بازی دختران غالباً کم‌تحرك‌تر و محصور تر از بازی پسرهاست. در مدرسه و در فعالیت‌های فوق-برنامه، دخترها تشویق نمی‌شوند به این‌که ورزش کنند و یا بدن‌شان را برای دست‌یابی به اهدافی به‌دقت معین‌شده، به شکلی کنترل‌شده به‌کار گیرند. به‌علاوه دختران تمرین کمی در سرهم کردن اشیاء و در نتیجه در گسترش مهارت‌های فضا‌مند دارند. نهایتاً این‌که از زنان خواسته نمی‌شود کارهایی را انجام دهند که نیازمند تلاش و قدرت فیزیکی است،

درحالی‌که از پسرها هرچه بزرگ‌تر می‌شوند، بیشتر و بیشتر انجام چنین کارهایی انتظار می‌رود.^{۲۰}

باین‌حال حالات هستی بدنمند زنانه صرفاً از محرومیت ناشی نمی‌شود و تنها منشأ آن نبود تمرین نیست، اگرچه این بی‌تردید عامل مهمی است. سبک خاص ایجابی‌ای از رفتار هستی بدنمند زنانه نیز وجود دارد که دختر با دریافتن این‌که دختر است، می‌آموزد. دختر جوان بسیاری عادات ظریف رفتاری بدن زنانه را کسب می‌کند - راه رفتن مانند یک دختر، ایستادن و نشستن مانند یک دختر، رفتار کردن مانند یک دختر و غیره. دختر می‌آموزد به شکلی فعالانه حرکات خود را مقید کند. به او گفته می‌شود باید مراقب باشد که آسیب نبیند، کثیف نشود، لباس‌هایش را پاره نکند و این‌که انجام کارهایی که دوست دارد برایش خطرناک هستند. در نتیجه او دچار شرم تنانه‌ای می‌شود که با سن افزایش می‌یابد. با تصور خود به‌عنوان دختر، خود را شکننده می‌پندارد. مطالعات نشان می‌دهد کودکانی از هر دو جنس قاطعانه ابراز می‌کنند که دخترها آسیب‌پذیرترند^{۲۱} و باید نزدیک به خانه بمانند، درحالی‌که پسرها می‌توانند پرسه بزنند و کاوش کنند.^{۲۲} دختر هراندازه بیشتر خود را در موقعیت زنانه بینگارد، خود را شکننده‌تر و کم‌تحرك‌تر تصور می‌کند و فعالانه‌تر در جهت معذب ساختن بدن خود اقدام می‌کند. من وقتی سیزده سال داشتم، ساعت‌ها وقت صرف تمرین راه رفتن شق و رق و بسته‌ی «زنانه» می‌کردم.

مطالعاتی که به ثبت مشاهداتی درباره‌ی تفاوت جنسی در ادراک فضا‌مندی، حل مسائل فضا‌مندی و مهارت‌های حرکتی می‌پردازند، همچنین درمی‌یابند این تفاوت‌ها با افزایش سن بیشتر می‌شوند. درحالی‌که در بچه‌های خیلی کوچک تقریباً هیچ تفاوتی در مهارت حرکتی، حرکت، ادراک فضا‌مندی و غیره دیده نمی‌شود، تفاوت‌ها در مدرسه‌ی ابتدایی ظاهر می‌شوند و با رسیدن به دوران نوجوانی بیشتر می‌شوند. چنانچه این یافته‌ها دقیق باشند، مؤید این نتیجه هستند که هم‌زمان با فرایند رشد به‌عنوان یک دختر، حالات رفتاری، حرکتی و فضا‌مندی بدنمند زنانه پدیدار می‌شوند.^{۲۳}

باین‌حال منشأ دیگری برای حالات هستی بدنمند زنانه وجود دارد که به‌مراتب عمیق‌تر است. ریشه‌ی این حالات که در بخش قبل به آن‌ها اشاره کردم، این است که زن، بدن خود را هم به‌مثابه ایزه و هم سوژه می‌زید. ریشه‌ی آن در جامعه‌ی مردسالار

است که زن را به‌عنوان ابژه و بدن صرف تعریف می‌کند. در حقیقت در جامعه‌ی جنسیت‌زده، زنان، پیوسته به‌عنوان ابژه و بدن صرف نگریسته می‌شوند. بخشی اساسی از وضعیت زن بودن، زیستن با این امکان همیشگی است که ممکن است به او به‌عنوان صرف بدن یا اندام و یا گوشتی نگریسته شود که در عوض معرفی خود به‌عنوان بروز زنده‌ی یک کنش یا قصد، خود را به‌مثابه ابژه‌ی بالقوه‌ی قصد و استفاده‌ی دیگری معرفی می‌کند.^{۲۴} منشأ این هستی‌بدنمند ابژه‌شده، در نگرش دیگران نسبت به اوست، اما خود زن هم اغلب به شکلی فعالانه خود را به‌مثابه ابژه‌ی صرف در نظر می‌گیرد. در آینه به آن خیره می‌شود، نگران می‌شود که آن برای دیگران چطور به نظر می‌رسد، آن را می‌آراید، شکل می‌دهد و روی آن کار می‌کند و تزئینش می‌کند.

این هستی‌بدنمند شیء‌شده از خود-آگاهی پیوندهای زنانه با بدن خود باخبر می‌شود و در نتیجه از بدن خود فاصله می‌گیرد. او به‌مثابه انسان، تعالی و سوژکتیویته است و قادر نیست خود را به‌مثابه یک ابژه‌ی صرف تجربه کند. بنابراین تا اندازه‌ای که خود را به‌عنوان یک بدن صرف می‌زید، قادر به یکی شدن با خود نیست و ناچار از بدن خود فاصله می‌گیرد و در یک ناپیوستگی با آن است. نگاه شیء‌کننده‌ای که «او را در جای خود نگاه می‌دارد»، می‌تواند او را از حالت فضا‌مند قرار گرفته بودن [در مکان] آگاه کند و همچنین از چرایی تمایل مستمر زنان به گشوده حرکت نکردن و نگهداشتن اعضای بدنشان در حالتی بسته در اطراف‌شان. برای زن، گشودن بدن در امتدادی آزاد، فعال و باز و جهت‌گیری جسورانه به سوی بیرون دعوت به ابژه‌بودگی است.

با این حال تهدید به دیده شدن، برای زن تنها شامل زیستن تهدید به ابژه شدن نیست. او همچنین تهدید تهاجم به فضای بدن خود را تجربه می‌کند. حادث‌ترین صورت این تهاجم فضا‌مند و تنانه، تهدید تجاوز جنسی است. اما ما به‌طور روزانه در معرض تهاجم‌هایی به شیوه‌هایی بسیار ظریف‌تر هم هستیم. برای مثال، زنان لمس شدن به شیوه‌ها، در شرایط و به دست کسانی - یعنی مردها - را می‌پذیرند که مردها به آن تن نمی‌دهند.^{۲۵} در نظر من بخشی از فضای بسته‌ای که به‌عنوان حالتی از فضا‌مندی زنانه توصیف شد، مقابله با چنین تهاجمی است. زنان تمایل به طرح‌افکندن مرزی هستی‌شناختی دارند که آن‌ها را دربر بگیرد و گسستی با «آن سو»، برای حفظ فاصله

با دیگری، ایجاد کند. زن فضای خود را به شکلی محصور و بسته در پیرامون خود زندگی می‌کند، تا دست کم آن را به مثابه فضای کوچکی بزید که در آن هستی یافتن به‌مثابه یک سوژه‌ی آزاد ممکن باشد.

این جستار، تمهیدی است برای بررسی جنبه‌هایی از تجربه‌ها و وضعیت‌های زنان که به اندازه‌ی کافی به آن‌ها پرداخته نشده است. قصد دارم با طرح پرسش‌هایی که نیازمند تفکر و پژوهش بیشتری است، کار را پایان دهم. این جستار توجه خود را بر اقسام کارهای فیزیکی و جهت‌گیری تنانه‌ای متمرکز کرده است که کل بدن را در حرکتی کلی درگیر می‌کند. اگر بخواهیم به بسط گزارشی درباره‌ی تجربه‌ی بدن زن در وضعیت بردازیم، لازم است علاوه بر این، در تجربه‌ی او از بدن‌اش در هستی جنسی و همچنین درباره‌ی فعالیت‌هایی که کم‌تر جنبه‌ی کار یا وظیفه دارند، مانند رقص، تأمل کنیم. پرسش دیگری که مطرح می‌شود این است که آیا تعریف ارائه شده در این جا به یکسان، در مورد هر نوع کار فیزیکی دیگری صادق است. آیا نوع کار، خصوصاً اگر کار یا حرکتی باشد که زنانه یا مردانه است، بر حالات بدنمند هستی زنانه مؤثر است؟ سؤال دیگر این‌که تا چه میزان قادر به بسط توضیحی نظری از پیوند میان حالات هستی بدنمند زنان و سایر ابعاد هستی و تجربه‌ی خود هستیم؟ برای مثال من احساس می‌کنم که نداشتن اعتمادی کلی که اغلب نسبت به توانایی‌های شناختی و هدایت‌گر خود دچارش هستیم، تا اندازه‌ای در تردید آغازینی که به توان بدنی خود داریم قابل ردگیری است. با این حال پرداختن به هیچ‌یک از این پرسش‌ها، بدواً و بدون انجام مشاهدات هدایت‌شده و جمع‌آوری اطلاعات به نحوی شایسته ممکن نیست و براساس مطالعات من چنین مشاهداتی انجام نشده و لازم است در ابعاد وسیعی صورت بگیرد.

¹ . Erwin W. Straus, "The Upright Posture," *Phenomenological Psychology* (New York: Basic Books, 1966), 137–65. References to particular pages are indicated in the text.

² . مطالعاتی که به مشاهدات مشابهی می‌رسند همچنان ادامه دارند. برای مثال نگاه کنید به:

Lolas E. Kalverson, Mary Ann Robertson, M. Joanne Safrit, and Thomas W. Roberts, "Effect of Guided Practice on Overhand Throw Ball Velocities of Kindergarten Children," *Research Quarterly* (American Alliance for Health, Physical Education, and

Recreation) 48 (May 1977): 311–18. The study found that boys achieved significantly greater velocities than girls did. See also F. J. J. Buytendijk's remarks in *Woman: A Contemporary View* (New York: Newman Press, 1968), 144–45.

بایتنجیک در طرح مثال پرتاب کردن تأکید می‌کند، همچنان که من در این جستار چنین می‌کنم، که موضوع مهم برای بررسی نه پدیدار کاملاً فیزیکی بلکه روشی است که هر جنس بودنش-در-جهان را از طریق حرکت طرح می‌افکند.

³ . Simone de Beauvoir, *The Second Sex* (New York: Vintage Books, 1974), xxxv. See also Buytendijk, 175–76.

⁴ . See Beauvoir, *The Second Sex*, chapter 1, “The Data of Biology.”

⁵ . شولامیت فایرستون تأیید می‌کند که مبنای نظریه‌ی او در این خصوص که سرکوب زنان ریشه در طبیعت دارد و برای غلبه بر آن باید از خود طبیعت فراروی کرد، روایت بوآر است. نگاه کنید به :

The Dialectic of Sex (New York: Bantam Books, 1970).

بوآر ادعا می‌کرد که فایرستون به خاطر تشبیت وضعیت زنان به واسطه‌ی الصاق آن به منبع طبیعت به این شکل، مقصر است. اگرچه این امر که فایرستون برای نظریه‌اش از بوآر الهام می‌گیرد، نشان می‌دهد که شاید بوآر به حد مطلوب از علل طبیعی فاصله نگرفته است.

⁶ . بایتنجیک در «پویش‌های هستی زنانه» به دقت بر آن دسته از حرکات متمرکز می‌شود که بی‌هدف هستند. او ادعا می‌کند که از طریق این نوع حرکات ابرازگرانه – برای مثال راه رفتن برای راه رفتن – و نه کارهایی که برای انجام هدفی خاص صورت می‌گیرد است که چهره‌ی ناب هستی زنانه و مردانه بروز می‌یابد (*Woman: A Contemporary View*, 278–79). چنین رویکردی در تعارض با انگاره‌ی اساسی اگزیستانسیالیستی است که بودن-در-جهان عبارت است از طرح‌افکنی غایات و اهدافی که به موقعیت‌مندی فرد ساختار می‌بخشد. درحالی که در اندیشیدن به حرکات زنانه در فعالیت‌های غیرابزاری چیزهایی برای آموختن وجود دارد، با توجه به این که انجام وظایف [کارهای هدفمند] برای ساختار هستی انسانی اساسی هستند، برای شروع بررسی توان حرکتی زنانه نقطه‌ی بهتری هستند. چنانکه در پایان این جستار اشاره کرده‌ام، لازم است پدیدارشناسی تمام عیاری از هستی زنانه این حرکات غیرابزاری را مورد ملاحظه قرار دهد.

⁷ . ضمناً با توجه به توضیح بالا احتمال دارد که مردان حداقل از بعضی جهات «زنانه» باشند.

⁸ . در این سطح از ویژه‌بودگی، همچنین حالات ویژه‌ای از توان حرکتی مردانه نیز وجود دارد، به همان اندازه که سبک حرکتی خاصی که کم‌وبیش نوعاً مردانه است، وجود دارد.

⁹ . See Beauvoir, *The Second Sex*, chapter 21, “Woman’s Situation and Character.”

¹⁰ . گفتنی است که احتمالاً این نوعی بودن زنان صرفاً مختص جوامع صنعتی پیشرفته است، جایی که الگوی زن بورژوا نسبت به اغلب زنان قابل تعمیم است. این نسبت به جوامعی که در آن برای مثال اغلب

افراد از جمله زنان کارهای سخت جسمی انجام می‌دهند، قابل اعمال نیست. البته این مشاهدات خاص همچنین در جامعه‌ی خودمان نسبت به زنانی که کارهای سخت انجام می‌دهند، صادق نیست.^{۱۱} نگاه کنید به:

A. M. Gross, "Estimated versus Actual Physical Strength in Three Ethnic Groups," *Child Development* 39 (1968): 283–90.

در آزمایشی از کودکان در رده‌های سنی متفاوت، دخترها در تمامی رده‌ها به جز جوان‌ترین گروه، در خود-ارزیابی قدرت، خود را نسبت به پسرها کم‌توان‌تر ارزیابی کردند، و هر اندازه دخترها بزرگ‌تر می‌شوند قدرت کم‌تری برای خود ارزیابی می‌کنند.^{۱۲} نگاه کنید به:

Marguerite A. Cifton and Hope M. Smith, "Comparison of Expressed Self-Concept of Highly Skilled Males and Females Concerning Motor Performance," *Perceptual and Motor Skills* 16 (1963): 199–201.

زنان مرتباً سطح دستاوردهایشان در مهارت‌هایی مانند دویدن و پریدن را خیلی بیشتر از مردان، دست‌کم می‌گیرند.

^{۱۳} Maurice Merleau-Ponty, *The Phenomenology of Perception*, trans. Colin Smith (New York: Humanities Press, 1962). All references to this work are noted in parentheses in the text.

^{۱۴} بسیاری از کارهای سیمور فیشر درخصوص جنبه‌های مختلف تفاوت‌های جنسی در تصویر بدن به صورتی دعوت‌کننده با توصیف پدیدارشناختی ارائه‌شده در این‌جا، مرتبط است. اگرچه استفاده از نتایج او در تأیید آن توصیف‌ها دشوار است چراکه نوعی بعد نظرورزانه در نتیجه‌گیری‌اش وجود دارد. باین‌حال من به برخی از این یافته‌ها با در ذهن داشتن کیفیت مذکور، اشاره خواهم کرد.

یکی از یافته‌های فیشر این است که زنان بیشتر از مردها نسبت به پاهای خود اضطراب دارند، او پیش‌تر به مطالعاتی با نتایج مشابه اشاره می‌کند. او این اضطراب پا را به‌عنوان اضطراب درباره‌ی خود خود توان حرکتی تفسیر می‌کند، چرا که در درک و تصویر بدن، پاها بخشی هستند که بیشترین ارتباط را با توان حرکتی دارند. نگاه کنید به:

Fisher, *Body Experience in Fantasy and Behavior* (New York: Appleton-Century Crofts, 1970), 537.

چنانچه یافته‌ها و تفسیر او دقیق باشد، به نظر می‌رسد که با نوعی از بازدارندگی و شرم که من آن را جنبه‌ای از رفتار بدن زنانه می‌دانم، در پیوند است.

^{۱۵} فیشر متوجه شد عمده‌ترین تفاوت میان زنان و مردان درباره‌ی تصویر عمومی از بدنشان این است که زنان درجه‌ی بسیار بالاتری را از آنچه او «اهمیت بدنی» می‌خواند، یعنی آگاهی از بدن و توجه به آن، داشتند. او به تعدادی از مطالعات که نتیجه‌ی یکسانی دارند اشاره می‌کند. فیشر درباره‌ی این یافته‌ها

چنین توضیح می‌دهد که زنان اجتماعی می‌شوند که به بدن‌هایشان توجه کنند، آن را بیارایند و تزئین کنند و نگران این باشند که بدن‌شان در چشم دیگران چطور می‌آید.

Fisher, *Body Experience in Fantasy and Behavior*, 524–25.

همچنین نگاه کنید به:

“Sex Differences in Body Perception,” *Psychological Monographs* 78 (1964), no. 14.

¹⁶ . Erik H. Erikson, “Inner and Outer Space: Reflections on Womanhood,” *Daedalus* 3 (1964): 582–606.

تفسیر اریکسون از یافته‌هایش نیز جنسیت‌زده است. او در عقایدش با اهمیت بخشیدن ویژه به این که «فضای درونی»، که او آن را فضای درون بدن می‌داند، متعلق به دختران است، در ادامه درباره‌ی «طبیعت» زنانه به‌مثابه رحم و مادر بالقوه بحث می‌کند، که باید با هر آنچه زن انجام می‌دهد سازگار باشد.

¹⁷ . از دیگر یافته‌های فیشر این است که زنان نسبت به مردان خود را برخوردار از مرزهای بدنی مشخص‌تری تجربه می‌کنند. آنها نسبت به مردان به شکل واضح‌تری خود را از فضای پیرامونی‌شان متمایز می‌کنند و از آن فاصله می‌گیرند. نگاه کنید به:

Fisher, *Body Experience in Fantasy and Behavior*, 528.

¹⁸ . شمار مطالعاتی با این نتایج بسیار است. نگاه کنید:

Eleanor E. Maccoby and Carol N. Jacklin, *The Psychology of Sex Differences* (Palo Alto, Calif.: Stanford University Press, 1974), 91–98.

برای چندین سال روان‌شناسان از نتایج آزمایش‌های توانایی فضایی برای تعمیم استقلال میدانی به‌طور کلی و از آن برای تعمیم توانایی «تحلیلی» کلی استفاده کردند. براساس آن چنین نتیجه‌گیری شد که زنان از توانایی «تحلیلی» کمتری نسبت به مردها برخوردارند. اگرچه اخیراً چنین تعمیمی به‌طور جدی زیر سؤال رفته است. برای مثال نگاه کنید به:

Julia A. Sherman, “Problems of Sex Differences in Space Perception and Aspects of Intellectual Functioning,” *Psychological Review* 74 (1967): 290–99.

او اشاره می‌کند درحالی که در کارهای فضایی زنان نسبت به مردان دارای وابستگی میدانی بیشتری هستند، در آزمایش‌های غیرفضایی که استقلال میدانی را ارزیابی می‌کنند، زن‌ها اغلب به خوبی مردان عمل می‌کنند.

¹⁹ . همچنین به دخترها الگوهایی از دختران و زنانی که به لحاظ جسمی فعال هستند ارائه نمی‌شود.

نگاه کنید به:

Mary E. Duquin, “Differential Sex Role Socialization toward Amplitude Appropriation,” *Research Quarterly* (American Alliance for Health, Physical Education, and Recreation) 48 (1977): 188–92.

بررسی کتاب‌های درسی کودکان نشان داد که آنها در این کتابها سیزده برابر زنان فعال، مردان پرجنب‌وجوش می‌بینند و سه برابر زنان نسبتاً دارای تحرک، با مردان نسبتاً فعال روبه‌رو می‌شوند.

^{۲۰} . شرمین در «مسائل تفاوت‌های جنسی»، استدلال می‌کند که این تمایز در اجتماعی کردن پسرها، دخترها در «ور رفتن» و کشف کردن و غیره است که منجر به تفاوت میان آن دو در توانایی‌های فضایی می‌شود.

^{۲۱} . نگاه کنید به:

L. Kolberg, "A Cognitive-Developmental Analysis of Children's Sex-Role Concepts and Attitudes," in *The Development of Sex Differences*, ed. E. E. Maccoby (Palo Alto, Calif.: Stanford University Press, 1966), 101.

^{۲۲} . Lenore J. Weitzman, "Sex Role Socialization," in *Woman: A Feminist Perspective*, ed. Jo Freeman (Palo Alto, Calif.: Mayfield Publishing Co., 1975), 111–12.

^{۲۳} . Maccoby and Jacklin, *The Psychology of Sex Differences*, 93–94.

^{۲۴} . روشی که در آن زنان از طریق نگاه خیره‌ی دیگری بدل به شیء می‌شوند و شیء‌شدگی به واسطه‌ی دیگری که در روایت سارتر شرط خودآگاهی است، پدیده‌های یکسانی نیستند. نگاه کنید به:

Being and Nothingness, trans. Hazel E. Barnes (New York: Philosophical Library, 1956), part 3.

درحالی که وهله‌ی پایه‌ای هستی‌شناختی هستی برای دیگری، ابژه بودن برای خود است، ابژه شدنی که زنان در معرض آن قرار می‌گیرند به‌مثابه صرفاً برای خود تلقی می‌شود. درباره‌ی پویای خاص ابژه‌شدن جنسی، نگاه کنید به:

Sandra Bartky, "Psychological Oppression," in *Philosophy and Women*, ed. Sharon Bishop and Marjories Weinzweig (Belmont, Calif.: Wadsworth Publishing Co., 1979), 33–41.

^{۲۵} . See Nancy Henley and Jo Freeman, "The Sexual Politics of Interpersonal Behavior," in *Freeman, Woman: A Feminist Perspective*, 391–401.